

رجال و غیر ذلک از همکنان گوی سبقت می‌رباید. در مراجعت از عتبات به طهران می‌رود. طلاب، اساتید و مدرسین خود را وا گذاشته بدور آن جناب گرد می‌آیند، ولی طولی نمیکشد که در اثر اقدامات سوء حساد از آنجا مجبوراً حرکت و بطرف خراسان بار سفر می‌بندد. در تمام این مسافرتها و در مدت توقف در سبزوار باقل مایقن معیشت می‌فرماید و در شهر اخیر نزد فیلسوف شهر مرحوم حاج ملا هادی سبزواری بتحصیل و تکمیل علم حکمت اشتغال می‌پورزد و با آنکه کلیه تلامذه مرحوم حاجی مردمانی بزرگ و دانشمند و از نخبه‌های هر شهری بودند، حضرتش بر تمام آنها سبقت جسته و در حکمت مشائی و اشراقی یدی طولاً بهم می‌رساند و در همین مواقع بر «اسفار» حواشی معتبری می‌نویسد. خلاصه در طی این مسافرتها متدرجاً و طرداً للباب علوم مختلفه حکمت الهی و طبیعی، علم اخلاق، علم قیاس، هندسه، هیئت، طب، تاریخ، عروض و ضبط اشعار عربی و فارسی و حتی علوم غریبه و اسطرلاب را بحد کمال می‌رساند بطوری که در عصر خود در هیچ علمی و فنی بر احدی زیر دستی نداشته است. (ناامام)

تفکر

جبر و تفویض

یک ورق از دفتر یادداشت — برلین، ژوئن ۱۹۲۶

بقلم فاضل محترم آقای رضا زاده شفق

زندگی صنعتی است و انسان صنعتکار. هر کسی بمرتبه لیاقت خود می‌تواند در صحنه عالم نمایش دهد. باید کوشید «رول»ی را

که طالع بما داده است خوب بازی کرد. باید بازیگری شد که تماشاگران شاباش و آفرین بر سر آدم تثار نمایند و در هر جا از وی به نیکی یاد کنند. حیات جدی است و روزگار با بی‌مبالائی پسر بردن کل دیوانگان است.

عشق دنیوی تا حدی که در فراق و آرزو و حسرت وصال است علوی است و ابدی و چون وصال به شهوت مبدل گردید خود خویشتن را می‌سوزاند. علوی‌ترین احساسات و اشعار و آثار از آرزوی وصال زاده است نه از خود وصال. وصال این جهان، آتش عشق را با تسکین مادی خاموش میکند چون آرزوی وصال مستند با احساسات است پس پایان ندارد و در آن عالم تا ابد توان پرید و نهایی ندید. و چون وصال سفلی مستند بماده است پس محدود است و مشروط و حظش آنی است و مستلزم عذاب. هر چیز در عالم برای مقصودی است که اگر برخلاف آن صرف شود سوء استعمال است و گناه. خرابی و نکبت و زشتی زاده سوء استعمال است. زیبایی برای بقای نسل است و بقای نسل برای زیبایی است و اگر این دو مناسب مقصود بکار برده نشود موجب فساد خواهد بود.

«طبیعت» همیشه اسباب را مناسب مقصود استعمال میکند. قضایائی که مانند زلزله و آتش فشان و مرگ در این راه به حدود پیوسته ما را منزجر می‌سازد. تنها از نقطه نظر خودخواهی انسان بد دیده می‌شود و هیچ‌توان گفت که این وقایع برای مقصود کل مفید نمی‌باشند. خیال خوبی و بدی و خرابی و آبادی که ما داریم اغلب نسبی است و در خور فهم و موافق احتیاج و زندگانی ماست. آنهایی که هر گناه را بمنذر «طبیعی» بودن آن شایسته بوزش می‌شمارند سهو می‌کنند. اگر حس و میل و شهوت مخلوق طبیعت

است هم‌چنین است عقل و منطق. اگر کسی اولیها را بکار برده و دومی‌ها را فراموش نماید کلاش خراب است و نصف آیه را فراموش کرده و بخواندن «کلوا و اشربوا» اکتفا نموده است! طبیعی بودن انسان مثل طبیعی بودن کوهی که بی‌اختیار آتش فشان می‌شود یا سیلی که بی‌اراده از قله بدره فرومی‌ریزد یا ماشینی که بی‌خود بجنبش می‌آید یا ساعتی که زورکی بکار می‌افتد نیست. اگر انسان زاده طبیعت و ماشین بشریت باشد باز فرقی بزرگ از دیگران دارد و آن این است که محرك این ماشین از درون است و محرك آنها از بیرون! این ماشینی است که خود راهبر خودش است. در اینجا معمار و عمارت باهمند و ساعت و ساعتساز همدم. از این روست که می‌توان بانسان نسبت آزادی داد. فکر و منطق در عین طبیعی بودن يك نوع آزادی دارد. کار طبیعت مناسب مقصود ولی روش آن موافق سودهای جزئی و شخصی ما نیست. مثلاً طبیعت نسل توانا و درست می‌خواهد و اگر ملتی ضعیف افتد افراد ناتوان آنرا میکشد تا تنها تنومندان و زورمندان بمانند. هم‌چنین طبیعت برای اجرای شهوت حدودی دارد هر که تجاوز نماید ضعیف افتد و بمیرد، هم‌چنین برای آبها و سیلها استیغابی دارد و اگر آب‌ها فراوان گردد چندین خرابیها حدوث یابد تا تعادل به وجود آید...

انسان که قوای دماغی او بحکم همان طبیعت تمرکز نموده است می‌تواند این گونه آفت‌ها را با راه بهتر و زیان کمتر رفع نماید و کار طبیعت را در مقیاس‌های کوچکتر و مناسب‌تر بحال خود جریان دهد. با اینهمه عقل تنها اگر هم بر طبیعت حاکم باشد همیشه غالب نیست بلکه اراده نیز لازم است. اما اراده تنها وقتی کارگر است که خود اسیر طبیعت نباشد و آن وقتی میسر است که

ایمان بفرق الطبیعه که خدایش نامیم آورده باشیم.
 اگر هم بالفرض این تصور صورت خارجی نداشته باشد
 تأثیرش در حیات بی‌کران است و حیات جز از تأثیر و تأثر چیست
 تا ما «صورت خارجی» برای اشیا بخواهیم؟! در مقابل حقیقت
 مطلق چه خارج و چه داخل؟!
 همه اندرز من بتو اینست که تو طفلی و خانه رنگین است

قیمت اجتماعی

دین یا اساس علم و تمدن

بقلم آقای میرزا حسین طوطی مراغه از شهر سیوو پادشخت جزایر فیلیپین

[قسمت اول این مقاله مفید و مهم در شماره ۱۱ سال سیم درج شده و بدبختانه تاکنون فرصت طبع بقیه آن دست نداده بود، این بحث دقیق و شیرین فلسفی را که تأثیر دین را در ترقی عالم با اسناد تاریخی و اطلاعات علمی شرح میدهد در دو شماره پشت سرهم چاپ میکنیم. ایران‌شهر]

معماری چنانکه گفتیم چون مصریها به بقای روح معتقد بودند محض آنکه پس از مردن ارواح آنان در قرب و جوار جسدشان سکنی گیرند مرده‌ها را در ابنیه و عمارات محکم دفن میکردند رفته رفته پادشاهان و زادگان مصر به زینت و عظمت و استحکام مقابر خود که قبل از مرگ می‌ساختند افزوده و صاحبان هنر در فن معماری و مهندسی را تطبیع و تشجیع کردند. آنان نیز بهر و لیاقت خود روز افزون کردند. کار معماری بجائی رسید که هرمان مصر که از بناهای حیرت‌انگیز روزگار میباشد بنا و ساخته شدند. در نتیجه این مقدمات معماری بقدری ترقی و پیشرفت کرد